

نامه (به / از) رویا و ضمانت پاره وقت

چهارشنبه، ۶ مهرماه ۱۳۸۴

نامه (به / از) رویا و ضمانت پاره وقت

نوشته علی قنبری - نشر نیم نگاه ۱۳۸۱

مقدمه

اگرخواهید کتاب تان را بااین جمله پشت وپترین بیاورید
ازچشمان کسی شروع کنید که لا اقل از این جا با متن مورخ پرسشستان نسبتی اریب دارد .
البته از قرار معلوم برفِ نم نم بویژه در این صفحات بر موهایی شما دلیلی است تا
« ببخشید آقا :
اتو. بیو. گراف مرا در سی و سه جلد گالینگور محض نگاهم تخفیف بدهید»
شما به عبارتی صحیح در همان صفحات اول مشرف شده اید واوصاف پیش از شما نه ردیفی از سرو، نه بهار نارنج
ونه مکانیزم آرواره هاتان به هنگام خنده
فقط کمی از کفش تان ونگاتیو درخت واره ای در حوزه های عظیم نفتی چون که صادره از ساحلی در شمال خلیج
اید ودر شناسنامه تان این توضیح آمده است :

در قطع رُعبی اصل تورا فراموش کرده اند
و در نمودار درختی المثنای توچنان در حاشیه آمده است
که همین جا ، در همین پیاده رو بچسب و رهائش نکن

اما به هر حال ما به ازای فصلی گرم از صفحه ی ۱۳۴۷ سی و سه صفحه ای اسیر تو کرده اند
شمارا به خدا اصلا فکر نکنید این ۱۳۴۷ سال تولدم و سی و سه کفاف عمر مرا می دهد
نه فقط نمی گویم تا دق بکنید
ما نه قدمان به کافکا می رسد
نه خنده هامان به موزارت
فقط قطع ۶×۴ من از لای پوشه ای به گمانم سبز
(شاید هم سرخ)
در پشت جلد بابالاترین رنگ چنان اتو کشیده آمده است
که ناشری قول می دهد سراپای وجودم را در تیرازی
به کثرت رویاهای پدر منتشر کند
پس چنانچه اگر به محض خروج از این جا
در سر نبش
به شکل قهرمانی پیچیدم باور کنید
و در انتهای کوچه اگر وارفته شدم
نه نترسید ، نمی میرم

تقدیم به پداله رویایی

نامه(به/ از) رویا

شب - به هنگام شام

همسایه ی عراقی ام در را بصدا درآورد

(این همسایه ی عراقی سرباز نیست)

وما هم که با شیرو شکر و کمی پودر کاستارد

و خلاصه دسری که چه می چسبید

ما ما که قند فراوانمان آرزو بود

و جویدنمان دقیقاً رخ نمی داد

حدس نمی زدیم

شکل آتشی براین خانه که کاشانه بسوخت

چهار دست و پا پریدیم میان این کلمات:

و با رنگ روغن

به دریوزه گی بال میزدیم به سوی افلاک

(در رنگ روغن رنگ های زمینه را تیره انتخاب می کنند و سپس کم کم رنگ های روشن را بکار می برند)

دندانهایمان بهم فشرده می شد

گونه هایمان به لرزه افتاد

میوز صندلی ها و مرمر سینه که می لرزید و کمر که

می چرخید

حتی قاب مرده ی پدر با آبرنگی موج موج کارون

(در آبرنگ زمینه با رنگ روشن شروع میشود و سپس کم کم با رنگ های تیره به پایان میرسد)

خواهر (از/ به) گیسوی بلندش دست می کشید

دهانمان باز مانده بود

و نستعلیق شیرخدا و رستم دستانم آرزوست خرننگ قورباغه شد

برخاستیم

بی آنکه سرود ای ایران بخوانیم

و گریه از علائمی بود با حروف ابجد در کتاب قانون

کلید کلید درب زیر زمین

معماهای مارا گم کرده بود

موجودات میکروسکوپي در آزمایشگاه علوم در هم مي لوليدند
و يشرکه باز از دست مبصرافتاده بود شکسته شد
معلم خودش گفته بود حرف مبصر وحی منزل است
وبر عينک ته استکاني اش تأکید کرده بود
و بعد از روی انگشتان ما مثالي زده بود
وما نکات دستوري اش را به روی تخته سیاه برشمردیم (*)
ما که آفتاب فقط با اینقده (-) از روزمان رفت

- ۱- در آن وقت جاده ما را آهسته مي بُرد بر روی شانه اش
واز سبقت ممنوع پدر هیچ نفهمیده بودیم
- ۲- پلیس بويي از سقراط نبرده بود
- ۳- در بدو امر سکونتمان از مواردی است که با زور تبصره با لویحی در دستور کار مریخیان آمده است
- ۴ - دیوارما موش دا رد(موش خرما) ، موش گوش دارد و گوش موش ما را « ma baker » (**) نوازشش مي کند

شما که آگاهید
من از دستور زبان شما مي گریزم به گم
به گم جي لي گم گم
و گم نمي شوم نه به گم خوري به غلط کردن افتاده ام
و در همین لحظه
دسته ي «سیاه» کلاغ آمد و تعريف مرا به روی پوست ریاضیات خیابان نوشت
من با نگاه ممتنع
از کنار جمعیت گذشتم
از کنار « ادسن اورانتز دوناسیمنتو» ملقب به په له
که کواکولاي خنک مي نوشید
از کنار سیون آپ آدیداس شاوب لورنس
و تندیس کسی که حتما آدم خوبی است که رفته بالای سکو
آن وقت به ذهنم نرسید که از کفشم بیرسم که این معنای ماست که به چهار راه نرسیم

آخر مادرم چیزی گفت که مایلم این نوشته ها را خط بزنم
مایلم به سمت خطوط کف دستانم
اعلام مي کنم

من نمي دانم با اين جمله چه مي خواهيم بگويم(*)
از جمله پسر عموي مادرم در شلمچه در كربلاي پنج
که از قيد بعداً گذشت

و از رونوشت لفظ « علي » خواست

که در مايه ي دشتي

در دل هاي شما شور بزنم

اجازه بدهيد توي پراتنز چيزي را عرض کنم !

(بيچاره سرايدار

در پله هاي منتهي به سراي آخرت

به خواب رويا رسيد

ودرست در قانع ترين نگاه من پيچيده شد

پسرش

به دليل خودش يك فرضيه بود

و پلاك فلزي در خط مقدم براي گم شدن بود

ما

هيچ کدامان قطعي نشديم

من همه را چندين و چند بار خواندم

و در آخرين قرائت

الحمدي ضميمه شد به شناسه هاي لاجرم)

و حالا شور مي زنم:

در آخرين روز علي

يك قايق از دريا جدا مي شود

(به فرض شاعرانه پرکاهي است بر آب)

يك درخت از جنگل جدا مي شود

(در واقعه ي شاعرانه اي چويه ي دار است)

تارموي با بوي «آراميس» به گردنم

وسبز مي گريزم از حلقه ي چشم مست

وآن وقت يادم آرد باران يك روز ديرين

پيش از لب گزیدنِ مادر بزرگ

که بوسيدنم گرفت و سايه بر هم سايه رفت بالاي درختِ نخل

وه ! چه پري چه بالي چه آوازي (*)

*) (به دبستان نرويد ، همه غايبند.)

نه !

کج نمي روم تارستم دستان من چنگ مي زند بر شاخه هاي تنت

متوجه باشید که این جناب آقای علی
از چراغ قرمز می گذرد
توقف بی جا که مکررا
وبا سرعتی غیر مجاز به گنج های در اعماق می رود
و بایک مشت اشرفی
شیرباخت می کند روی نقشه ی خلیج
با نقشه ی علی
حتی طرح ضمیر خاتون ضمیمه شد به جغرافیای جهان
بعلاوه
قرار ما نبوده دستی برزلف پریشان ساحل از روز نخست
حتی تماشا گه رازباد افتاده بر پیراهن ویل لیلی
وسرخاک مادرت
عصر پنج شنبه بود که پته ها را دادم به آب
عینک «رین» برای درویش
زیرپوش «کپتن» برای ناخدا
و برای خاتون شلوار لی لی لی لی لی
وعلی چنان شیفته ی شاعر شده بود که می خواست بجای من مسواک بزند
نه علی
اشتران جد ما راه به جاده ی ابریشم نبرده اند
پدرم نیز پته ها را به آب داده بود
بالنج گنج میسر نمی شود
لنکروس به بندر عباس بالای تب نمی رسد
تَبَّ يَدَا عَلِي قَنَبِرِي وَ تَبَّ
دل به دریا زدن آسان است علی
بویژه وقتی قلم برای معده نسخه می پیچد
زنگ میزند به رویا
ودربازارمکاره از دست های عاریه می گوید
وبا اولین پرواز گلف ایر (GULF AIR) (*)
به نوبتی می رسد که از تلفظ پرنده عاجز است
ما نهایتا از سوال مان می گذریم
و بروی بادبادک درشت شکل خنده می کشیم
سرنخ که رها شود به نیض دقیق رویا می رسیم
آن وقت می دانی که تمامی این راه به قصه می رسد

ودريا از جمله واژه هايي است که با ما به خواب مي رود

و بندر

هرگز در کف دستان ما دیده نشد

نه علي

دريك متوازي القلوب دوچشم تر که به آينه مي رسد کافي است

و گرايِ روي قطب نما را متقاعد مي کند که باد گاهي براي تسلي ماست

چشم هاي تو از فرط واژه به عرشه ميرود

وچنان متمايلند که ترسيم افق از کمان ابروي اوست

بهتر است کمي از سکان بترسيم

که دودست از ما گرفته است و دو چشم که مشغول پرسيدند

چشم چشم

و ابرو که گفتم از افق گره گشوده بوده به گراي مجنون

هي که لالايي ام برده بودو ناز دو چشم تو ستاره مي خواست به سمت ازما بهترانِ روزهايِ خصوصاً کمي که از

کفش من جا مانده بود اين تو يا وليدي

توهم بهتر است بروي کمي بخوابي از خرس

که تعبير دَب اصغر از ما سراغ رفته برباد نمي گرفت

ما بدلايلي بنفشيم (*)

سر مه مي کشيم به چشم و سرخاب.....

جناب آقاي علي

در تابلوي ساحل فانوس محو زمينه مي شود

بسيار خوب !

لطفا اين طور هاج و واج به من نگاه نکنيد

اينقدر نپرسيد

چرا نمي توانم يك آكورد ساده بگيرم

من آخرين بار ي که انتزاعي شدم

با مربي آلُو و برگه ي هلو

با قرابه هاي آمده با کشتي هاي دورتوي پستو

ودرست که مجردانه به انعکاس پيراهنم برسيد

مي بينيد که ميلاد من

عاري از پرسش کوتاه مادران است

بويژه مادر عباس

که گياه را پيش از مردنش فهميده بود

و کمي آب داده بود به چشمش

و با واژه هاي عاريه و هجاي بلندي در نبود آه

تتي تتي تتي تتي

اجي مجي لا ترچي

و چنين بود که بر باد رفته بوديم از مسير ساحلي با طرح سگرمه هاي درهم بابا

(پدر براي طرح ژکوندش به روي عرشه زحمت کشيده بود « علي قنبري »)

وييش از عذاب اليم

مارا با پند و اندرز ترسانده بود (*)

و خلاصه

ما به قدمگاه رسیده بوديم پاهایم آنجا نبود

* سوره ي نوح همیشه به جیب پدرم سنجاق شده بود

متذکر ميشوم که افراد معتنابهي دريا را ندیدند

ولي من با دقت تمام سراپاي وجودش را نگريستم

اگر باور نمي کنيد از ساحل بپرسيد و از صدف

که در تمامي تابلوها ي مذکر با همنند

و همیشه باهم به کلاس اخلاق مي روند

حتي به او گفتم

شما هم مثل ما برادران در رختخواب پدر مادرتان زیر يك سقف نقشه مي کشيد

و گاهي زمزمه مي کنيد « چيلپ چيلپ کياهه ؟ » (*)

ما سرشار چنگ زدن به گيسوي بلند مادينگي

ما رمیده از سکوتي با لهجه ي غليظ پدر

ولعب كرة القدم (**)

با چرده ي منتسب به زنگبار دوستم

حميد وطن دوست در نيکت آخر از روز اول مدرسه

و تصيح علي خير بعدالبرنامج التلفزيون خليج (***)

با رايحه ي آن سوي آب

* (هندي) اين صداي چيلپ چيلپ از چيه ؟

** (عربي) بازي فوتبال

*** (عربي) شب بخير بعد از برنامه هاي تلويزيون خليج

هي با شمايم!

اگر اين گفته هاي من جریمه دارد

از اين دست مفرط بپرسيد

تَبَّتْ يَدَا عَلِي قَنْبَرِي وَ تَبَّتْ

شما فکر میکنید این سطور برای ستایش رویای من
کافی است؟

اصلاً می‌دانید خواندن من به وقت پرسش تان می‌رسد؟
من می‌توانستم در مقدمه یا موخره بیایم و شمارا در مسیری هدایت کنم بر رد گنگ سمت صبح
در آن وقت شما در چند زمینه ی رویا و یا در بوم پاره پاره سراغ این دلیل نوشتن را نمی‌گرفتید
و در ادامه ی دیگر (*)

برداشت تان را مثلاً در جیب رفیقی نمی‌جستید
* و در ادامه ی دیگر يك روز مارا از طرف مدرسه به اردو بردند و به فرمان معلم
ما دویدیم و دویدیم تا به کوه بلندی برسیم

واقعا شما نمی‌توانید در بخشی از راه مرا تحمل کنید؟
لااقل ببینید برحسب چه رنگی حدس می‌زنید
مثل من که از روی قهوه ای برای رویایی نامه نوشتم
و اینکه نوشتم می‌نویسم برای حذف افاضات:
نوشتم

پیاده در یاد اسب
فیل در یاد هند
شاه مرد اول نبود .

خلاصه یاد شما کردیم
و ضمناً به پیوست (*)
عکسی فرستاده ام از دست های شما
لطفاً مرا هم از یاد نبرد
ایران سلام می‌رساند
پسرم به راه افتاده است
پاریس
حتماً شهر قشنگی است.

ای رویایی من
به دستهای شما رسیده ام
والسلام ، نامه تمام

علی قنبری عزیزم (*)
مدتهاست که نامه ی شما روی میز من است

روي ميز من از اين سرزنش ها كم نيست كه به خود مي كنم
گاهي سكوت آدمي براي خفه كردن حرفي است كه عجله در گفتنش دارد
آنقدر كه شنونده ي آن حرف
خودش موضوع حرف مي شود
و خود آن حرف مي شود
و هرچه هم كه عجله كني
زودتر از او به خود او نمي رسي
نمي تواني برسي .

وقتي كه خود حرف شماييد
من با چه شتابي مي توانم زودتر از شما
به شما برسم ؟

شما شاعريد

من با تو حرفي دارم
ولي براي طرحش بايد حرفي پيدا كنم ،
مثل كلمه اي براي كلمه .

ضميمه اول

عبدالحميد همين كافه ترياي روبرو عصر
عبدالحميد نخل و غروب خيابان ساحلي - رو به روي باد - نرسيده به راه - جنب شانه هاي
عبدالحميد !

در سكانس ظهر خارجي چشم من افتاد ه اي قشنگ صندلي هارا بچين ميز
دستمال ميز خيس اشك تورا يك دور كامل از بر خوانده ام نوش
ازته دل كشيده ام نوش جان
ودر خنكاي كوكا
دشتستان چشم تورا چشم
از سُس تند گوشه ي دنج « پانچو » در « گوادالاجار »

عبدالحميد !

تورا نامه گذر نمي دهد
پاسپورت خيس تورا
با كشتي سندايد دست هاي مادر در حوض ظهر
ودر گردابي چنين هاي عبدالحميد !
في امان الله سمت حق به جاني نيست
كشتي هاي كاغذي مارا زارزو كشت بگو
بگواي باد شرطه برخيز

ضمیمه دوم

با لکنتِ انگشتِ اشاره بر فرض محال
مین جمله سمت هرچه باران تر از تو هاشور می زند
فی الحال
انشای لاجوردِ رویاست
مثل شکل هجی شده ی کلاغ و بالاترازنگ سیاه
نشسته بوده بالعکس در گوشه ی قاب
این لالِ لالایی ماست که با قارقارمیروود بشناس نامه ی او
با علت مرگ پرنده ترنادو رفته لای پرونده دوست
وسطرهای
چه سطرهایی که بر ماگذشت
نه ! ZORRO نبوده است
فتحه نبود ، کسره نبود ، ضمه نبود
نه جدا" قصه ی ما راست بوده است
این حال کامل استمراری است
فقط بینی ام که خارید بعد از نوک بینی ام
افلاتون در حومه ی شهر و سقراط گواهی نامه نداشت
آخر
مگر با نمره ی عینک تان چقدر می شود در حاشیه رفت
مسئله گره گشایی از انتهای قصه که نیست

بدون ترجیح بند در این بند تکرار می‌شوم.

افلاتون واژه واژه در ازدحام خیابان هم که گم شود
مثل باند، جیمز باند بی ترمز از چراغ قرمز هم که رود
من پشت کوهی ام
رسمًا غلط می‌کنم
وبرس‌ر هر بیت شما خراب می‌شوم

هم قطارتان

به صرف هزارتوی شما پدر جد آدم است
به کیوی ممنوع گاز میزند نه
و در گردش به چپ مکث می‌کند نه
برای فصل پنجم نقشه می‌کشد
با جبهه ای از جنوب بوی تورا می‌برد
و در شرق بهشت بر روی رود نیل معجزه می‌کند
من بو می‌کنم بارنگ روغن
و برمشامم می‌رسد هر لحظه بوی تن (تَنُّ تَنُّ تَنَّا تَنِّي تَنَّنُّ وَ تَنُّ)
و بعد

در نبش کوچه ی دوم غربی - همکف با رود کارون
از آپارتمان خارج می‌شوم
وباعصای بی موسی
در انتروپی ماریچی از نفت فواره می‌زنم
رسمًا فرشته نیستم از آسمان هشتم
وبال‌هایم از جنس آلومینیوم ۲۰۳۲ (*)

* استاندارد امریکایی آلومینیوم

ضمیمه سوم

شنبه

ماهی از دست تو باشم که نلغزم

ضمیمه چهارم

از متون کهن آمده است
و بر تخت طاووس تکیه می زند
(جغرافیاییش بر پانل ها آمده است)

نه کاو سینه ای سپر کرده تا زانوی غرق به خون
فقط
نیروی این جانب دل در شعاع کانونی عینکش
به رنگ های مقرر (مثلاً سیاه)
وبگو موهای بلندی دارد
وبه نام مختصر آمده است

وسرخ این غروب را به طراح گفته است برای روی جلد
وتا فراموشم نشده
بگو حتماً بگو
ناقوس در تابلویش گوش شعر مرا می گیرد

این از عین و قاف به ها ه - الف
ذالك المكتوب لاریب فيه
و برای کسانی است که به آن ایمان دارند.

به یاد برادرم رضا

ضمیمه پنجم

در سوگ تو نقشم را به شاه می دهم
نعش مات شدن تشییع می شود

A4 بر تمامی دیوار شهر

پنجشنبه حدوداً نزدیکی های چشم افیلیا
تا حرف فاصله از قبر تو نیست
حتی تا کوچه همسایه را سایه سایه کند
تا کوتاه تر از دیوار همسایه که نیست
در از پاشنه بگو بچرخد به شکل آغوش تو
صبح طرح بهشتم در رختخواب کودک
شب خسته از وصایای تحریف شده ام .

ضمیمه ششم

رسیدن ازهرکجای دلت به سمت های از این جا
علی الخصوص در هیچ وقت دیر
که طرح کمرنگی از دست های شما بر گردن قوست
خمیازه ی صبح نامعلوم ازوقت بی وعده نیست
وازتو پرسیدنی ترند شکل توامان در ملافه ها
در خواب تو دوش
دیدم از ملائکه
پرسیدم از لازاروس
ورویا در ادامه ی زندگی
در کویه نشست در قطار زیر تاخیر
که مریم های مجدلیه سرشار تعبیرات بکارتند

مماس بر رویا
در تماس کوتاه شبانه است
پیش از تفاهم سایه ها
یکی از ما به تعبیر این لحظه می رسد
ورخت آویز
دفتیچه ی خاطرات یادم ترا فراموش بارانی
پیش نهاده بوده رویا
بامضای خودش
وسهم نرینه به ساعت نمی رسد
فقط سه دقیقه
خط تماس قطع می شود
گریمش بهم می خورد
صحنه را ترک می کند

ضمیمه هفتم

حدس درخت بر عکس چشمان تومی رود حق به جانب تابلویی که حراج می شود
شاعرو اوقات تکه پاره بالای ساعت اند
مثل اهواز بالای دماسنج در شعر ماهان
با یک انشای زیبا رویا با یک امضای زیبا
قرار من روی یک تکه کاغذ است
پراز سطل زیر میزم
با بوی هیچ وقت پول قول مادرم
و دست بر قضا
خانه دارم که مپرس با هر وقت پول قول مادرم
با اتومبیل و موبایل درختان پفک نمکی لوله کشی کانادادرای
توجه کنید !
من درخت دارم جنب دیوار خانه ی زیور
و ساعت مرگ من هرگز سحرگه نیست
صفحه اش طلایی است
با عقربه هایی ظریف در حوالی میدان
با لنز بهتری خیابانی در شروع سطر است
در کتاب راهنمای شهری

(www.poetry.com آدرس يك مجله اينترنتي است تماما در باره ي شعر
پياده در نقطه پشت فعل خراب يا فرانتز كافكاي پشت جلد به انگليسي برگردانده شو بجاي مارا زسر بريده مي
ترساني نقل و قول جادوگر مكث آمد ، گربه ي نازا سه بار ميو ميو كرد)

ضميمه هشتم

كلام از كتاب كوچه آورده با آي باكلاله با دو تاي دستكدار
روبه روي اين پلاك قديمي كه شكلش همان كلوپاتراست.
گردن آويزش از آستيني است كه جيب مرا لخت وبعد موهاي تورا شانه مي زند نه
اصلا نه تا خيانت از بوي زني گم شود حتي از جنس شما
ويگذار بگويد « حتي تو بروتوس »
مگر هميشه دشنه از دست كسي از سر حوصله با دوچتول از تنگ غروب ؟
اين سفره گشوده ي دستي از دشتستان من آمد كه چه ها كرد
ودرخصوص بيست و دوم مرداد ماه هفتاد ونه بگويم
كسي از نوي كلاهش زن گوشواره به گوش وعصايش به گلي بدل مي شودكه روي ميز.....
صندلي را از زير پايش مي كشند
ويادمان ما بگو
يا علي صندلي را بپر پشت حس لامسه ي استوايي اش
ماجر را بگو چرا را
ننگ با رنگ بيرهمه قافيه هارا بخند
من ختم متن هايم كه روزگار سپيدي ها را سياه
خم مي شوم روي شقايق
بو مي كشم مثل سگ
ودشتي را از مسير مجنون در سينه ام حبس مي كنم

ضميمه نهم

دست و پايش را گم ميكند در پرتره اي كه امضايش همه ي درياها را درنورديد ودر عرشه / روز / خارجي / طوفاني
بي بي دل در دايره اي كامدن و رفتن ماست با تك خال دل بر لباني كه درروايت اول :
شاعر در جستجوي همسر مرده خويش به جهان زيرين رفت و خدای جهان مردگان را راضي ساخت كه به وي
رخصت دهد همسرش را باز گرداند . اما شاعر پيش از خروج از طبقه منهاي سه (اطاق عمل) به عقب نگرست
وبا اين عمل شرط پزشكان و عهد خويش را شكست ودر نتيجه ي شيفتگي وي صبري خويش شاعر بار ديگر
همسرش را از دست داد و خود نيز با نگاه پرستاران تکه تکه شد .

و در روایتی دیگر زخم گفت :

در خیابان جنب پیاده رو در نزدیکی های مردن

در حادثه ای دست و پایش را گم می کند

و تابلو فقط دریایش می ماند

و در صحنه ی بعد

در طبقه هشتم تهران کلینیک / شب / داخلی / سوت و کور

از خلال پنجره

هزاران را می شود شمرد میلیون

میلیاردها را بیلیون

دریارا

و در آن پایین

حتی یکی را

که تکه تکه از اورژانس خارج می شود

ضمیمه دهم

حتم دارم این متن سند شنیدانگ ایستگاه عصر وهمین

خیابانی که تورا بی دست و پا می خواهد چنان برسر این جمله خراب شود که بلانسبتِ فاعلی که اتفاقا خوش

نشسته است و بی قید و فعل اش آن تصادفی است که از شدت آن این صفحه کمی تا قسمتی چون ابر در بهاران

و آن حرف اشاره پشت لباس کسی را نشانه می کند که در آسمان بی گمان بی ستاره نیست و آن اسم مقرر

جنت مکان

ایست گاه تورا سوسک می کند و مسیح نفس چاقی را در پاگرد بعد می رباید

من گرد این حادثه آمده ام ، بی دور تو می گردم

پای تورا از پله ها بر می دارم و ردت را از پیامبرانی

می گیرم که در کتاب هایشان تورا جعل کرده اند

کمی هم غروب با خود آورده ام ، چه می شود کرد

در این متن هرپیشامدی ممکن است

ضمیمه یازدهم

امروز چنان طولانی شدم که کفشهای مهجور از نبض خیابان گذشت و از حس بخشش در گلغروشی رز عقم

گرفت.

از آپارتمان نمی شود دستي را حواله کرداما در خیابان شناسه های قانونی برآشیل پاهای تو حکم می کند و قیافه

ها چنان متغیرند که باید به ویتترین کتابفروشی ها هم سری بزنی به روانشناسی رنگ ها/ چاپ دهم /

۳۷۵۰ تومان

در آن وقت حتی در زمینه ی آبی نیزه ای بر پهلوان اژدهاکش میدان پرتاب می کنی و درمی یابی یک لحظه می

شود در فهرست حماسه ها ثبت نام کرد.

در خیابانی که منتهی می شود به آشیانه ی سیمرغ ما از تعدد اشاره ها با پیاده رو کنار آمدم و در بساط

دستفروشی ها به جیبهای مناسب رسیدیم .

(۱) برگرفته از کیمیای سعادت

ضمیمه دوازدهم

من از روی ابرها دور تو می گردم ، بدون پاسپورت ، کیف چرمی ام و کمی غرور
واز روی ابرها که پرسیدن از تو آسان است به « سکونتم » که در منظور دریا در استفراغ تان حاضر است اشاره
نمی کنم.
من از روی ابرها با دریا سخن می گویم و می توانم درته لنجی همه ی دیوارها را فروبریزم و کاری کنم که هم سایه
ی دیواره دیوارنرود و هم خودم در جمع پریان نطقی بلند بخوانم درباره پل ها و رنجی که از شما می برم .
در این پرواز ، پرسیدن از تو آسان است و من دور تو می گردم .
من بوی دریا میدهم مثل پته های روی آب پدر پشت کامیونی ترانزیت قاچاق می شوم
بدون مسواک ، حوله ام و شناسنامه ام
من از روی ابرها دور تو می گردم ، با موهای کم پشت ، خالی به روی گونه ام و با اسم و تکلیف شب
از روی ابرها حافظه ام فد می کشد بر تلی از نشان های منقرض
ابری به شکل این ؟
بر اسم مکان قناعت نمی کند
ابری به شکل این !
با امور ظاهری بویژه صورتمان و البته خال روی گونه ام
واین ابر &
نه عینا ولی دستی که مرا برده بوده در اثنای خیره شدن به آدم
واین ~
بر صفحه کلید آمده تا به من بگوید درنقاشی های دبستان
آرزو خیلی بود و ابرها دقیقا رخ نمی دهند
اما به هرحال
من از روی ابرها دور تو می گردم
با اسبی که هرگز وارد بازی نشد
و چیزی که باید اندیشیده می شد
فقط همین

